

شیخ کبیر  
مُحیی الدین ابن عربی

عشور از زبانی دیگر

ترجمه و متن

# الأشواق و ترجمان

ترجمه منظوم، مقدمه و حواشی

امیر حسین الہیاری



انتشارات مولیٰ

## فهرست مطالب

سیزده	مقدمه
۲	۱. «قصیده»
۳	«قصیده»
۱۸	۲. «دختری از روم، بی‌پیرایه اسقف‌وار»
۱۹	«أسقفة من بلادالروم»
۲۲	۳. «درودی ز عاشقی مهجور»
۲۳	«تحیة مشتاق متمیم»
۲۶	۴. «سلام بر سلمی»
۲۷	«سلام علی سلمی»
۲۸	۵. «ناله‌هایی به آسمان شده بر»
۲۹	«زفرات مصعدة»
۳۰	۶. «نه امیدی و نه صبیری»
۳۱	«لا عزاء و لا صبر»
۳۲	۷. «حلقه‌ی خوبرویان»
۳۳	«الاولانس المزاحمات»
۳۴	۸. «خانه‌های کهن و عشق تازه»
۳۵	«ربوع دارسة و هوی جدید»
۳۶	۹. «رعدهایی میان پهلوها»
۳۷	«رعود بین الضلوع»

۸۰	۲۳. «غرقه در اشک»	۳۸	۱۰. «عجب مدار»
۸۱	«غریق الدمع»	۳۹	«لاتعجبی»
۸۶	۲۴. «در ویرانه‌ها توقف کن»	۴۰	۱۱. «ارواح نوحه گر»
۸۷	«قف بالطلول الدارسات»	۴۱	«تناوحت الارواح»
۹۰	۲۵. «واحرّبا از جگرم!»	۴۴	۱۲. «نقش خورشید به سنگین صنی»
۹۱	«واحرّبا من کبدی»	۴۵	«شموس فی صورة الدمی»
۹۶	۲۶. «به مرغزار تَغزُل»	۴۶	۱۳. «یکی طوقی نوحه گر»
۹۷	«روضه غناء»	۴۷	«المطوقة النائحة»
۹۸	۲۷. «من آنم که ز درماندگی به فغانم»	۵۰	۱۴. «حدیث صبا»
۹۹	«أنا الذی أشکو الکلال»	۵۱	«روایة الصبا»
۱۰۰	۲۸. «گه با تو دروغ گوید این باد»	۵۲	۱۵. «شتر، کلاغ فراق است»
۱۰۱	«قد تکذب الريح»	۵۳	«الجمل غراب البین»
۱۰۶	۲۹. «آن دختر عرب که عربی فصیح نتواند!»	۵۶	۱۶. «پیمان پری رویان»
۱۰۷	«عربیة عجماء»	۵۷	«وعد الخود»
۱۱۲	۳۰. «ریمانِ حُسن»	۶۰	۱۷. «ای ساریان»
۱۱۳	«طنب الحسن»	۶۱	«یا حادی العیس»
۱۲۰	۳۱. «هر زبانی از او سخن گوید»	۶۲	۱۸. «بر دَر ویرانه‌ها بایست»
۱۲۱	«کل لسان بها ناطق»	۶۳	«قف بالمنازل»
۱۲۴	۳۲. «با یاد طفولیت و ایام جوانی»	۶۶	۱۹. «کهنه خرابات»
۱۲۵	یذکرنی حال الشببیه	۶۷	«الطلل الدارس»
۱۲۶	۳۳. «پنجه درافکنده به انواع غم»	۶۸	۲۰. «مریضم؛ مریض دو چشم خمار»
۱۲۷	«مطارحة بأفنان الشجون»	۶۹	«مرضى من مریضة الاجفان»
۱۲۸	۳۴. «شیران کجا و سیه چشمان کجا؟!»	۷۴	۲۱. «روضه الوادی و بانوی قُرُقگاه»
۱۲۹	«أین الأسود من العیون السود»	۷۵	«روضه الوادی و ربة الحمی»
۱۳۰	۳۵. «سه ماه تمام»	۷۶	۲۲. «یاقوت چشم نازک تن»
۱۳۱	«ثلاثة بدور»	۷۷	«طرف آحور و جید اغید»

۱۶۸	۴۹. «یکی ماه بر شاخساری»	۱۳۲	۳۶. «ای سرزمین نجد»
۱۶۹	«بدور علی غصون»	۱۳۳	«یا ثری نجد»
۱۷۰	۵۰. «کشته‌ی چشم»	۱۳۴	۳۷. «درودهای عشق»
۱۷۱	«قتیل اللحاظ»	۱۳۵	«تحيات الهوی»
۱۷۲	۵۱. «جایی برای معشوق، جایی برای عاشق»	۱۳۶	۳۸. «عزیزترین سرزمین حق»
۱۷۳	«ملک لمعشوق و ملک لعاشق»	۱۳۷	«أحب بلاد الله»
۱۷۴	۵۲. «دلی از عشق دارم آویزان»	۱۳۸	۳۹. «آن دلیل مبارک»
۱۷۵	«قلب معلق»	۱۳۹	«الدلیل الطیب»
۱۷۶	۵۳. «معانقه‌ی وداع»	۱۴۰	۴۰. «نهایت حُسن»
۱۷۷	«عناق الوداع»	۱۴۱	«نهاية في الحسن»
۱۷۸	۵۴. «هرکس امیر آن دیگری شد!»	۱۴۲	۴۱. «دل از فراق گدازنده چون جهنم بود!»
۱۷۹	«کل ملک صاحبه»	۱۴۳	«جحيم في القلب مستعر»
۱۸۲	۵۵. «این خاصیت عشق بود، غایب و حاضر!»	۱۴۶	۴۲. «فراموشکار کیست؟»
۱۸۳	«الشوق غیباً و محضراً»	۱۴۷	«من الساهی»
۱۸۴	۵۶. «یکی تاج دوشیزه‌وار»	۱۵۰	۴۳. «مگر صبر در این درد توان کرد؟»
۱۸۵	«تاج كالعذراء»	۱۵۱	«الأسى لا يبصر»
۱۸۶	۵۷. «دیدار پنهانی»	۱۵۲	۴۴. «هست آفاق درخشان در کف پایش مقیم»
۱۸۷	«اللقاء السرى»	۱۵۳	«فلک النور دون أخصمها»
۱۸۸	۵۸. «عشق به کمال»	۱۵۶	۴۵. «کجایی»
۱۸۹	«الوداد الصحيح»	۱۵۷	«أين هم؟»
۱۹۰	۵۹. «آنی که به بازارِ منی یافتم او را»	۱۵۸	۴۶. «جنگ عشق»
۱۹۱	«منی نلتها بمنی»	۱۵۹	«حرب الهوی»
۱۹۴	۶۰. «درآ به منزل یاران»	۱۶۲	۴۷. «چه کسی درد عشق می‌کشد؟»
۱۹۵	«ألم بمنزلهم»	۱۶۳	«من يحمل شجو الهوی؟»
۱۹۶	۶۱. «رامشگری بر فراز میاد!»	۱۶۴	۴۸. «کجاست آن گشایش؟»
۱۹۷	«میاد فوق میاد»	۱۶۵	«هل عندكم من فرج؟»

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستایش نکوکار خدای را که زیباست و دوستدار زیبایی و جهان را در کامل‌ترین صورت بیافرید، خود به گاه آفرینش در آن نهان شد رازورانه و از این راز، عارفان را اندکی بازگفت و هر آنچه بر زمین است، زیب و زینت راز اوست و عارفان در مشاهدت آن به وجد آمده و حیران شده. و درود خداوند بر کسی که بهترین تجلی‌گاه صورت الهی بود و صاحب شریعت کامل و مبعوث به بهترین سیرت، محمد بن عبدالله (ص) که سخن زان مقام والا گوید و نائل به کامل کلی و تنزیل و حیانی است. درود بر خاندان و یارانش.

اما بعد، چون به سال پانصد و نود و هشت<sup>۱</sup> در مکه فرود آمدم با گروهی از فضلا و جماعتی از اکابر ادبا و علما، از زن و مرد خضرمی<sup>۲</sup>، آشنا شدم و در آن میان کس ندیدم به فضل و اندیشه‌ی شیخ عالم و امام مقام ابراهیم (ع)، ساکن بلد امین، مکین‌الدین ابوشجاع زاهر بن رستم بن ابوالرجای اصفهانی - خداوند او را و خواهرش را بیامزد - و خواهرش سالخورده زنی بود دانشمند، شیخه حجاز، فخر النساء بنت رستم.

۱. این که «ترجمان‌الاشواق»، به کل در همین سال سروده و تمام شده محل بحث است و «دوزی» نظری جز این دارد. «نیکلسون» با آوردن دلایلی تقریباً اثبات می‌کند که نظر «دوزی» صحیح نیست و کل متن در همان سال سروده و تمام شده. کلیت واحد و یکپارچه‌ی قصاید نیز اگر از دید یک شاعر به آن نگریسته شود، نشان می‌دهد که این، حاصل یک شورانی است و احتمالاً در یک مدّت معین کوتاه نوشته شده و به اتمام رسیده. اگرچه این جمله‌ی آخر، ذوقی و حسی بود و به لحاظ آکادمیک نمی‌توان بر آن استناد کرد.

پس از سال ۵۹۸ که سال آشنایی شیخ با نظام است، دوران پختگی و شکوفایی عظیم عرفانی و وقت کتابت‌های ماندگار او فرا می‌رسد. سال بعد، یعنی ۵۹۹، «مشکاة الانوار فیما روی عن النبی (ص) من الأخبار» را می‌نویسد و در آن، چهل حدیث قدسی مستند گرد می‌آورد و نیز

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الحُسنِ الفِعالِ، الجَمیلِ الذی یُحِبُّ الجَمالِ، خَلَقَ العالمَ فی اکمَلِ صورَةٍ و زینَةٍ، و أَدْرَجَ فیهِ حکمَتِهِ الغیبیَّةَ عِنْدَ ما کَوَّنَهُ، و أشارَ الی موضعِ السِّرِّ منه و عینِهِ، و فَصَّلَ لِلعارِفینَ مُجَمَّلَةً مِنْهُ و بَیَّنَهُ، جَعَلَ ما عَلی ارضِ الاجسامِ زینَةً لَهَا، فافنَى العارِفینَ فی مشاهدَةِ تلكَ الزینَةِ و جدّاً و ولها، و صلی اللهُ عَلی المُتَجَلِّی الیهِ فی أحسنِ صورَةٍ، و المبعوثِ باکمَلِ شریعةٍ و أحسنِ سیرَةٍ، محمدینِ عبدِاللهِ المکَلَّمِ بالمقامِ العُلَیِّ، و المخصوصِ بالکمالِ الکَلِیِّ، و التنزیلِ الوحیِّ، و علی آلِهِ و صحبِهِ و سَلَّمَ.

اما بعد، فاتی لما نزلت مکه سنة ثمان و تسعين و خمسمائة لقيت بها جماعة من الفضلاء، و عصابة من الاكابر الأدباء، و العلماء، بين رجال خضارمة و نساء و لم ارفيهم مع فضلهم مشغولاً بنفسه، مشغولاً بالنظر فيما بين يومه و امسه، مثل الشيخ العالم الامام، بمقام ابراهيم عليه السلام، نزيل البلد الامين، مكين الدين ابي شجاع زاهر بن رستم بن ابي الرجا الاصبهاني رحمة الله تعالى و اخته المسنة العالمية شيخة الحجاز فخر النساء بنت رستم.

به خواهش بدر حبشی و ابن‌خالد صدفی، کتاب «حلیة الأبدال» را به رشته‌ی تحریر درمی‌آورد.

۲. خضارمه، قومی از مردم ایران را گویند که اوایل اسلام، هجرت کرده و سکونت‌شان را اختیار نمودند. گروهی که سکونت‌بصره را برگزیدند آساوڑة و آنان که کوفه را برگزیدند احامیرة و کسانی که به الجزیره درآمدند جراحمة و آنان که به یمن درآمدند انباء و آنان که به موصل شدند جرامقة گفتند. (ناظم‌الاطباء) (دهخدا).

و ما کتاب صحیح ترمذی<sup>۱</sup> و بسیار کتب دیگر از فضلًا را نزد شیخ خواندیم و وی اگر چه در مجالست ظریف و صاحب کرامت بود و در مؤانست نکو و صاحب دل، لیک اشتغال وی به خویش، او را از دیدار مکرر باز می‌داشت لذا در کاری که به او مرتبط نبود هیچ سخن نمی‌گفت. اما خواهرش فخرالنساء را، که به حق فخر رجال و علما بود، کس فرستادم تا درس حدیث از او بازگیرم که حدیث، نیکو می‌دانست. پس مرا پاسخ گفت:

«پیرم و اجلم نزدیک، حال و توان آن چه تو می‌خواهی ندارم، حس می‌کنم سپاه مرگ به من هجوم آورده و انگشت ندامتم به دندان است.»  
این را شنیدم و چنین پاسخش گفتم

کنون حدیث، روایت کنم چنان که تو گویی  
که غیر علم و عمل نیست علّتی به ضمیرم

پس به برادرش رخصت داد تا به نیابت، اجازه‌نامه‌ای برایم بنویسد مبنی بر صحّت هر آنچه من بعد، از احادیث روایت کنم و او نیز بنوشت که خدایش رحمت کند و موشح ساخت با خط خویش آن اجازه‌ی عام را و باز فرستاد. برایش قصیده‌ای ساختم این چنین:

صحیح ترمذی خواندم، به تدریس مکین‌الدین  
امام مردم مکه، نکوگفتار و نیک‌آیین

و این شیخ را دخترکی بود نازپرورد، باریک‌اندامی صیاد دیدگان و فسونگر دل‌ها، انجمن‌آرای و شیرین‌سخن و در مناظره، اسباب حیرت حاضران. نامش نظام و لقبش «عین‌الشمس و البهاء»، دانشمندی عابده و معتکفی زاهده، خاتون حرمین بود و پرورده‌ی مکه. جادوچشمی که ظرافتی عراقی‌گونه داشت. اگر به اطناب سخن می‌گفت، چنان می‌گفت که خسته شوی و گر به ایجاز، آن چنان که نتوانی و گر رای و نظر خود می‌گفت، اثبات می‌کرد.

فاما الشيخ [فسمعنا عليه كتاب ابي عيسى الترمذی في الحديث و كثيرا من الاجزاء في جماعة من الفضلا كان يغلب عليه الادب فكان جليسة في بستان كان رحمة الله لطيف المؤانسه ظريف المجالسه، يمتع الجليس، و يؤانس الانيس، كان له رضى الله عنه من امره شأن يغنيه، فلا يتكلم الا فيما يعنيه، و اما أخته فخرالنساء، بل فخر الرجال و العلماء، بعثت اليها لاسمع عليها لعلو روايتها فقالت.

فنى الامل، واقترت الأجل، و شغلنى عما تطلبه منى من الرواية الحث على العمل، فكأنتى بالموت قد هجم، و اقرع السن بالندم، فعندما بلغنى كلامها كتبت اليها اقول:

حالی و حالک فی الروایة واحد  
ما القصد الا العلم و استعماله

فاذنت لاختها ان يكتب لنا نيابة عنها اجازة عامة لجميع رواياتها فكتب رضى الله عنه و عنها ذلك و دفعه و كتب لنا خطه. لجميع مسموعاته عليه و اجازة عامة ايضا و كتبت اليه قصيدة عملتها فيه منها:

سمعت الترمذی علی المکین  
امام الناس بالبلد الامین

و كان لهذا الشيخ رضى الله عنه بنت عذراء، طفلة هيفاء، تقيّد النواظر، و تزيّن المخاضر، و تسرّ المحاضر، و تحير المناظر، تُسمّى بالنظام و تلقب بعين الشمس و البهاء من العالمات العابدات، السائجات الزاهدات، شبيخة الحرمین، و تربية البلد الامين الاعظم بلامين، ساحرة الطرف، عراقية الطرف، ان اسهت اتعبت، و ان اوجزت اعجزت، و ان افصحت اوضحت.

ایرانی‌نژاد بوده است. ترمذ، امروزه در ازبکستان و کنار آمودریاست و در زمان ترمذی جزء ایران بوده است.

۱. نام کتابی است معتبر در علم حدیث که توسط ابو عیسی محمد ترمذی (۲۷۹ - ۲۰۹ هـ ق) گردآوری شده است. نکته جالب این‌جاست که او هم، مانند سایر نگارندگان کتب صحاح سته